



به : رفیق احمد

بنیانگذار سازمان رهایی -  
سازمانی که در پهلوی اشتباهاتش ،  
دستاورد های عظیمی برای جنبش انقلابی  
کشور تقدیم نموده است .

کبیر توخی

کبیر توخی

( ساعت ۲/۳۰ شب ۱۴ فروری )

**من چه نارسایم !**

ای رفیق !  
من چه نارسایم  
که بر تالوئی دشنه ای آغشته بر هلاهل سروده هایم  
که آماجش  
جمجمه های چرکین و پر از کین سیه رویان دوران است ؛  
می نگرم  
بدین پندار واهی :  
که منم تنها دانکوی جنگل سیاه افسانه ها  
و یا  
تنها مرکز ثقل جهانم من  
در آن اوجهای بالیدن ها و بخود نازیدن ها  
به یکبارگی ؛  
از آذرخش رخشان آن غرور بلندت  
- ای فروتن تر از هر فروتن -  
وز شق شق سینه ای آغشته به خونت  
- که دریده بودند گرگان  
با خنجر دندان -

آتشی فرو غلتید بر کاغذین گل های پر نقش و نگار خود ستائی های من  
شرمنده ام تا هنوز ،  
شرمنده ام .

\*\*\*

ای رفیق !  
من چه نارسایم  
که در رثای جانباختنت  
- در آن سالهای ربودن ها و دریدن ها -  
ای بهترین سرودهٔ مقاومت  
نه سرودم ترا  
و نه آن نفرتی را کز قاتلان سیه کارتو در سینه دارم .  
بر من ببخش رفیق احمد  
برمن ببخش که خود ستایان دوران  
- این سوارکاران توسن های جگن پیکر -  
می پندارند که خود  
تنها مرکز ثقل جهان اند  
و با توسن غرور پوشالی شان  
می تازند بر تو ؛  
دریغا ، دریغا که در نبود تو ... .  
و ؛ اما  
رهروان راهت  
نه ستاده اند ، نه فتاده اند  
ونه وامانده اند ، اندر خم و پیچ راه  
آنان ، " پاغر " یان اند ، که  
می شتابند بسوی آن روشنائی  
کز سنگر تو و همسر بی همتایت پیداست .

\*\*\*\*\*